

عميق نويسنده مهمتر می‌نماید. در زبان عربى مجموعه هشت جلدی فجرالاسلام (۲ جلد)، ضحى الاسلام (۲ جلد)، ظهرالاسلام (۲ جلد)، يومالاسلام احمد امين (۱۹۵۴-۱۸۸۶) را داريم که اثری است ارزشمند و بخته، اگرچه بيشتر جنبه فرهنگی دارد تا تاريخي یا تاريخ سياسى؛ و سراجام کتاب چهار جلدی تاريخ الاسلام السياسي والديني والثقافي والاجتماعي (۱۹۶۷-۱۹۴۲). اين کتاب تاريخ اسلام را از آغاز تا سقوط بغداد در سال ۶۵۶ هـ / ۱۲۵۸ م و برجيده شدن بساط خلافت عباسى به دست مغولان، روایت کرده است. نويسنده اين کتاب دکتر حسن ابراهيم حسن (۱۳۸۸-۱۲۸۸ هـ / ۱۹۶۸-۱۹۹۲ م) در «طنطا»ی مصر به دنيا آمد. تحصيلات خود را در دانشگاههاي مصر و دانشگاه لندن به پايان رساند و سپس در دانشکده ادبيات قاهره به تدریس تاريخ اسلام پرداخت (۱۹۳۶-۱۹۴۲) و چندی رياست اين دانشکده و دانشگاه صعيد (۱۹۴۵) و دانشگاه اسيوط (۱۹۵۱) را بر عهده داشت. وي در دانشگاههاي پنسيلوانيا و كاليفورنيا و رباط (در مغرب) استاد مطالعات اسلامي و تاريخ خاور نزديک بود، و در واپسین سالهای زندگى به تدریس در دانشگاه بغداد اشتغال داشت و در همین شهر درگذشت و در قاهره به خاک سپرده شد. حسن ابراهيم حسن نويسنده پرکاري بود و گذشته از تاريخ الاسلام که مهمترین اثر اوست کتابهای تاريخ الدولة الفاطمية، النظم الاسلامية، اليمن البلاطلسعيدة، انتشار الاسلام في القارة الافريقية، انتشار الاسلام في القارة الاروية، انتشار الاسلام والعروبة و چند اثر دیگر را به رشته تحریر كشیده است.

تقد و بررسی نگارنده ناظر بر ترجمه فارسي نيمی از جلد چهارم تاريخ الاسلام است. سه جلد نخست اين کتاب سالها ييش با نام تاريخ سياسى اسلام به ترجمه مرحوم ابوالقاسم پاينده به فارسي درآمد (جلد اول ۱۳۱۷ ش، جلد دوم ۱۳۳۷ ش، جلد سوم ۱۳۳۹ ش). ترجمه مرحوم پاينده اگرچه بر روی هم تنویر ياكیزه دارد اما کم اشكال نیست، وانگهي متوجه همه پانوشتهای کتاب شناختي و نيز عبارات نه چندان انگذکي از متن اصلی را خود کامانه حذف کرده است. اما حتى همین ترجمه دست و پايانکرده به چاپهای متعدد رسیده است و اين خود نشانه نياز جامعه کتابخوان به کتابهای جدی در اين زمينه است.

تاريخ سياسى اسلام حسن ابراهيم حسن مبتلا به همان ضعفي است که از دير باز گريبانگير اکثر قريب به اتفاق نوشته های تاريخي شرقيان بوده است: فقدان نگرش تحليلي - انتقادي. تاريخ سياسى اسلام در مجموع روایتگر است و بس. بر شيوه کار حسن ابراهيم حسن - به درستي - خرده گرفته اند که در تأليف ساخت به ترجمه تکيه مى کند، و همین نکته از اعتبار آثار

## فصلی از يك ترجمه

کاظم برگ نيسى

تاریخ سیاسی اسلام (جلد چهارم - بخش اول)، تأليف دکتر حسن ابراهيم حسن، ترجمه عبدالحسین بینش، مقابله و ویرایش: عباس به نژاد، مؤسسه فرهنگي آرایه، ۱۳۷۴، ۳۱۸ ص.

در چند دهه اخیر کتابهای انگشت شماری به تاریخ عمومی اسلام اختصاص یافته است که مهمترین آنها عبارت است از: تاریخ عرب<sup>۱</sup> فيليب جتی (چاپ اول لندن ۱۹۲۷، ویرایش دهم ۱۹۷۹). اين کتاب چنان که سوازه به درستي يادآور شده است در عین سطحي بودن از نظر مطالعه بسیار جالب است<sup>۲</sup>؛ و تاریخ ملل اسلامی بروکلمن به زبان آلماني که ترجمه های انگلیسي (۱۹۴۷)، عربی (۱۹۴۸)، فرانسه (۱۹۴۹)، فارسي (۱۳۴۶) ش/۱۹۶۷<sup>۳</sup> آن نيز در دست است. اهميت اين کتاب در بخش معاصر آن است. دو اثر مهم و مفصل دیگر در زبان انگلیسي که هنوز به فارسي در نیامده عبارت است از: تاریخ اسلام کیمبریج<sup>۴</sup> در چهار جلد به قلم گروهی از نویسندها، و کتاب سه جلدی سرگذشت مخاطره آميز اسلام هاجسن<sup>۵</sup>. از دو کتاب اخیر، اثر هاجسن به دلایلی از جمله وحدت رهیافت و دیدگاه و ناملهای

یک متن ساده تاریخی، ممکن است به چه خطاهای و لغزشها بیینجامد، و برای این کار تنها فصل نخست (۱۷ تا ۴۴) ترجمه فارسی را با متن عربی مقابله می‌کند و به ذکر غلطهای فاحش بسنده می‌کند.

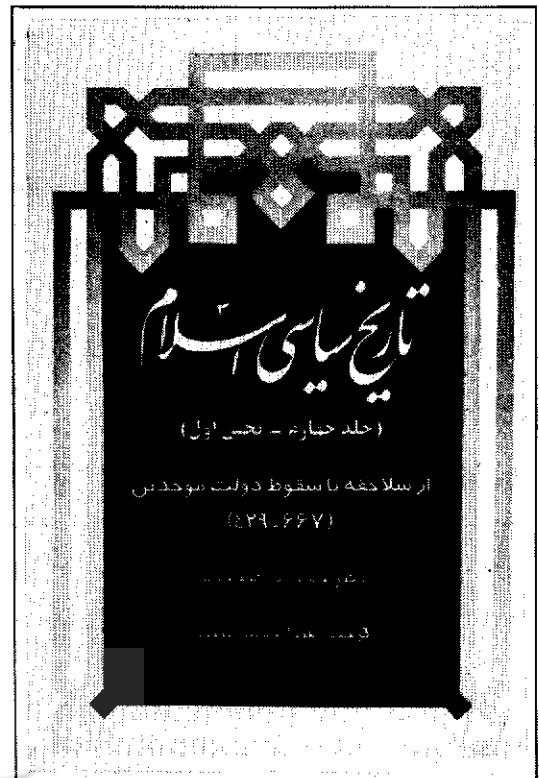
در این ترجمه به سطحهای متفاوتی از زبان پریشی بر می‌خوریم. گاه معنای کلی عبارت را می‌توان دریافت اما معنای دقیق آن روش نیست؛ بد مثُل در عبارت «قدرت سلجوقیان رو به فرونی نهاد تا جایی که بر قدرت خاندان غزنوی برتری یافتد. روزگارشان بیشترین شکوفایی و فلکروشان بیشترین وسعت و نیروی شان برترین اقتدار و عزت را دارا بود» (ص ۱۷) حتی اگر از سنتی جمله‌بندی چشم پیوшим از بخش دوم عبارت نمی‌توان دریافت که نویسنده درحال مقاومت دو سلسله یاد شده است. ترجمه شفاف این عبارت چنین چیزی خواهد بود: «دامنه قدرت سلجوقیان چنان گسترش یافت که از قدرت غزنویان درگذشت. آنان دورانی شکوفاوار، قلسوی پهناورتر و قدرتی عظیم‌تر و شکست‌ناپذیرتر داشتند». یا بد مثُل در عبارت [سلجوقد] «به دین حنیف [اسلام] درآمد و ایمانش نیکو شد» (ص ۱۸) خواننده باید از «ایمانش نیکو شد» (ص ۱۸) معنای «به مسلمانی مؤمن تبدیل شد» را دریابد. اما گاه زبان پریشی و نبود رابطه منطقی به اوج می‌رسد، به مثُل: «طغرل بک و برادرش داوود - چنانکه این اثیر گوید - با هم فرار گذاشتند که همزمان نزد بغراخان باقی نمانند. تا مبادا به توطئه او مبتلا شوند اما حبیله‌گری روزگار بر دوراندیشی سلاجقه عجله یافت و بغراخان مانع جدای دو برادر گردید» (ص ۱۹ و ۲۰). تا اینجا خواننده چنین درمی‌یابد که روزگار کجمدار دو برادر را - برخلاف تصمیم احتیاط‌آمیز و دوراندیشانه قبلی - با هم به نزد بغراخان کشانده است، اما وقتی درست پس از حمله پیشین می‌خواند: «او [بغراخان] با حبیله‌گری طغرل بیک را به اسارت درآورد. با این کار حس انتقام‌جویی داوود تحریک شد و در میان خاندانش ادر اصل: با عشاير خود!

#### حاشیه:

- (۱) ترجمه ابوالقاسم باینده، انتشارات آگاه، تهران، چاپ دوم ۱۳۶۶.
- (۲) مدخل تاریخ شرق اسلامی، ترجمه نوش آفرین انصاری (محقق)، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۶، ص ۸۸.
- (۳) تاریخ ملل و دول اسلامی، ترجمه دکتر هادی جزايری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۶.

4) *The Cambridge History of Islam*, Edited by P.M. Holt, Ann K.S. Lambton and Bernard Lewis, 4 vols., 1990.

5) Hodgson, Marshall G.S., *The Venture of Islam: Conscience and History in a World Civilization*, 3 vols. University of Chicago Press 1974.



وی کاسته است. با این همه تاریخ سیاسی اسلام کتابی است مغتمم، و ترجمه فارسی درست و دقیق آن می‌تواند گنجینه‌ای از اطلاعات نسبتاً منظم را در دسترس خوانندگان بگذارد. متأسفانه ترجمه فارسی جلد چهارم نیز ترجمه‌ای قابل قبول نیست. در واقع امروزه ترجمه‌هایی از این گونه چنان در بازار کتاب فراوان شده است که بیم آن می‌رود خواننده عمومی توانایی تشخیص ترجمه استوار را از ترجمه سست و ناهموار برای همیشه از دست بدهد. اما آنچه نگارنده را به نوشتن این نقد برانگیخت بخشی از مقدمه مترجم بود: «این اثر تنها محصول کار مترجم نیست. استادان رشته تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه [کذا] الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران که بخشی از این اثر را به عنوان رساله کارشناسی ارشد به آنان تقدیم داشته‌ام بر من حق بزرگی دارند. دوست گرامی آفای عباس به نژاد نیز بر مترجم منت نهاد و رنچ مقابله ترجمه با متن را بر خود هموار ساخت و مطالب آن را ویراست...» پس ظاهراً این ترجمه از جند صافی گذشته است اما حاصل کار به راستی مایه تعجب و تأسف است. همین جا بگوییم که از برخی استادان دانشکده الهیات شنیده‌ام که وضع دیگر رساله‌های کارشناسی ارشد نیز از همین قرار بلکه بدتر است و حتی در میان رساله‌های دکترا به ندرت کاری جدی و در خور عرضه صورت می‌گیرد. نگارنده با نوشتن این نقد می‌خواهد نشان دهد که عدم احتیاط علمی و شتابزدگی، حتی در ترجمه

«گردید»؟ از همین قبیل است جمله‌ای مانند «او پیشوای ترکان غز بود و آنان در کارهایشان به او مراجعه و با گفتارش مخالفت نمی‌ورزیدند...» (ص ۱۸). در همین صفحه جمله غافلگیر کننده «مناقق فرزندش را نیک تربیت کرد» در زمینه‌ای مانند «پادشاه بامناقق به درشتی سخن گفت. او نیز به شاه سیلی زد و سرش را شکست. خادمان شاه دورمناقق را گرفته و قصد دستگیریش داشتند، ولی یاران وی مانع شدند و سرانجام میان آن دو آشتبان برقرار شد.مناقق فرزندش را نیک تربیت کرد. همین که سلجوق بزرگ شد...» درواقع به معنای «مناقق صاحب پسری به نام سلجوق شد» است (وقد انجبمناقق ابنه سلجوق). وقتی خواننده به ترجمه نقل قولی از این اثیر می‌رسد که در آن آمده است «همجینین [طغل] رسولی برای اظهار بندگی و فرمانبرداری نزد خلیفه فرستاد و به ترکان بغداد نیز وعده نیکی و احسان داد... اما ترکان از این امر استقبال نکردند... و جواههای دویلهو دادند... رئیس‌الرئوس آمدن طغل و برافتادن دولت بویهیان را ترجیح می‌داد» (ص ۲۱) نصور می‌کند که جواههای دویلهو را ترکان داده‌اند حال آن که آنان دریافت کننده این پاسخهای کمراه کننده بودند (فقولطاو فی الجواب) و شرح ماجرا تنها با مراجعت به (الکامل ۶۰۹/۹) روش می‌شود. در صفحه بعد (ص ۲۲) آمده است «مر و عراق میان پسران برادرش، چفری بک، داود و طغل بی‌دریی دست به دست می‌گردید» اما متن عربی چنین است «و غدت مرو والعراق فی يد ابناء اخيه شغری (فتح الشين و سكون الغين) بک داود و طغل على التوالی» (ص ۱۰)، و یعنی «مر و عراق به ترتیب به داود و طغل - پسران برادرش چفری بک - تعلق گرفت» (سخن بر سر تقسیم قلمرو میان افراد خاندان سلجوقی است).

در شش صفحه‌ای که تا اینجا مورد بحث ما بوده است موارد متعدد دیگری از بی‌دقی در ترجمه واژه‌ها نیز به چشم می‌خورد، به مثیل عبارت «گردن بندهای گران قیمت جواهری، لباس، عطر و چیزهای دیگر» (ص ۲۱) باید به صورت «اشیای نفیس [یا گران قیمت] همجون جامه، عطر، و چیزهای دیگر» ترجمه می‌شد (اعلاقاً نفیسه من الجواهر والثياب والطيب وغير ذلك). در ترجمة حاضر نام برادر طغل «بغو» (ص ۱۸، س ۲۱)

به قصد رهایی برادرش به جنگ بغراخان رفت» (ص ۱۹) کاملاً سردگرم می‌ماند. متن عربی چنین است: «و استقراراً مركماً يقول ابن الأثير بين طغليبك و أخيه داود على الاجتماع عند بغراخان حتى لا يتحقق مكره السبيء بهم، وقد برهنت الأيام على بعد نظر السلاجمة، فقد حال بغراخان دون اجتماع هذين الأخرين عنده، فلم يوفق، فاحتال على أسر طغليبك...» (ص ۳ و ۴). واژه «حال» (مانع شدن، جلوگیری کردن) در متن عربی باید غلط چاپی باشد (هرچند در غلطنامه ناقص پایان کتاب نیامده است) و درست آن «حالاً» (کوشیدن، سعی کردن) است زیرا این اثیر به روشنی نوشته است «ثم ان بغراخان اجتهد في اجتماعهما عنده، فلم يفلاعا...» (الکامل، ۴۷۵/۹)، بغراخان کوشید آن دو را با هم نزد خود حاضر کند، اما آنان از این کار خودداری کردن). مترجم می‌باشد متوجه این اشکال می‌شد زیرا در مقدمه خود نوشته است «کار مترجم جلد چهارم تنها به ترجمه متن محدود نبود بلکه به تحقیق درباره مطالب متن و ارجاعات نیز پرداخته است» (ص ۹). به هر حال ترجمه درست عبارت عربی باد شده از این قرار است: «سرانجام - به گفته این اثیر - طغليبك و برادرش داود چنین تصمیم گرفتند که با هم نزد بغراخان نزوند تا به نیزنه او گرفتار نشونند. و روزگار نشان داد که سلجوقيان تا چه مايه دورانديش بوده‌اند، زيرا کوشش بغراخان برای گرد آوردن دو برادر به جايی نرسيد. او با نيرنگ طغليبك را گرفتار گردید...». يا وقتی جمله‌ای می‌خوانیم مانند: «... میان لشکریان مسعود غزنوی بر سر آب اختلاف افتاد و بر وی شوریدند و با هم به نبرد پرداختند. کشتار میانشان زياد شد و غارت شدت یافت و برخی از آنان از سلطان جدا شده از او دوری گزیدند...» (ص ۲۰) معلوم نیست این برخی که «سلطان را به خود و انهادند واز او جدا شدند» همان شورشیاند یا کسانی دیگرند؟ درواقع عبارت «بر وی شوریدند» (وازدھموعالیه) کاملاً غلط است زیرا در متن عربی سخن از ازدحام سپاهیان بر سر آب است، در این جمله نه به شورش اشاره شده و نه به سلطان مسعود. همچنین وقتی می‌خوانیم «همه مردم به فرمان او درآمدند، مقامش بلند و سرزمین او گسترش یافت و تثیت گردید». (ص ۲۱) به نمونه بارزی از زبان پریشی بر می‌خوریم که در حقیقت بر اثر کوشه‌ی یک واژه ساده (ملک: سلطنت، پادشاهی) پدید آمده است. متن عربی چنین است «و دان الناس كلهم له و عظم شأنه و تمکن ملکه و ثبت»، یعنی «همه مردم به فرمان او درآمدند، و کارش بالا گرفت و سلطنتش پایرجای و استوار گشت». در ترجمه حاضر، فعلهای ضروری و غیرقابل حذف در بسیاری موارد، بی‌هیچ قرینه‌ای حذف شده است. در جمله‌ای که هم‌اکنون نقل کردیم پس از «مقامش بلند» چه فعلی می‌توان گذاشت: «یافت» یا

اشاره نکند. در این صفحه به نقل از چهارمقاله نظامی عروضی آمده است «ما کارهایمان را به آل سلجوق سپردم و آنان نسبت به ما سرکشی کردند (فطال عليهم الامد فقت قلوبهم و کثیر منهم فاسقون)» پیداست که این نفر، نظر چهارمقاله نیست و مترجم حتی زحمت مراجعته به متن اصلی را به خود نداده است. عبارت چهارمقاله چنین است: «فَوَضْنَا امْرُنَا إِلَى آل سُلْجُوق فِي روزًا عَلَيْنَا فَطَال عَلَيْهِمُ الْأَمْد فَقَسْتَ قُلُوبَهُمْ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ». می‌گوید کارهای خوبش به آل سلجوق بازگذاشتیم پس بر ما بیرون آمدند و روزگار برایشان برآمد و سیاه و سخت شد دلهای ایشان و از ایشان بیشتر فاسقانند».<sup>۷</sup>

نمونه برخی دیگر از غلطهای فصل اول چنین است:

ص ۱۹، س ۹) ضبط شده است. ضبط این نام در سراسر متن عربی نیز چنین است. اما همان گونه که مرحوم عباس اقبال یادآور شده بود<sup>۶</sup> غالب مورخان در ضبط این نام به خطابهاند و ضبط درست آن «بَيْغُو» یا «جَبْعُو» است.

نویسنده تاریخ سیاسی اسلام در صفحات ۳ و ۶ و ۷ متن عربی شجره تبار سلجوقیان عراق و عباسیان را آورده است و در صفحات ۸ و ۹ خلفای عباسی را به ترتیب خلافت و با ذکر سالهای هجری و میلادی خلافت بر شمرده است، اما معلوم نیست که چرا از این همه در ترجمه فارسی نشانی نیست.

نگارنده می‌خواست سخن خود را در همینجا به بیان برد اما دریغش آمد که به موردنی که به تصادف در صفحه ۷۰ ترجمه فارسی دید (و شاید در جاهای دیگر نیز نظایری داشته باشد)

ترجمه نگارنده	متن عربی	ترجمه مترجم کتاب
برخیز! بادا که خداوند تو را در آسایش و بهروزی نگاهدارد و در کنف حمایت خویش [از بلا و گزند] حفظ کند.	وَانْهُضْ فِي دُعَةِ اللَّهِ مَحْفُوظًا وَبَعْنَ الْكَلَاءِ مَلْحُوظًا (ص ۱۱)	در حفظ پیمان خداوند قیام کن و به آن با دیده عنایت بنگر. (ص ۲۳)
بغداد دستخوش هرج و مرچ شد و شیرازه امور آن از هم گسیخت.	هاجت بَغْدَاد وَمَاجَتْ وَانْتَشَرْ عَقدْ نَظَامَهَا (ص ۱۶)	بغداد حیران و مستأهل شد... (ص ۲۷)
ملک الرحیم با این کار به کسی می‌ماند که از بیم مرد در دهن اژدها شده باشد (یا دیگر معادلهای این مکل).	فَكَانَ الْمَلِكُ الرَّحِيمُ فِي ذَلِكَ كَالْمُسْتَجِيرُ مِنِ الرَّمَضَاءِ بِالنَّارِ. (ص ۱۶)	ملک الرحیم در این هنگام مانند کسی بود که از گرمای سوزان به آتش پناهنده می‌شد. (ص ۲۸)
همچنین، وصلتهای خانوادگی که در مناسبتهای بسیار میان سلجوقیان و عباسیان صورت می‌گرفت نشانه این روابط حسن است.	كَمَا تَظَهَرَ هَذِهِ الْعَلَاقَاتُ الْحَسَنَةُ فِي ارْتِبَاطِ الْبَيْتَيْنِ السُّلْجُوقِيِّ وَالْعَبَاسِيِّ بِرَبِّاطِ الْمَصَاهِرِ فِي كَثِيرٍ مِّنِ الْمَنَاسِبَاتِ. (ص ۱۸)	این روابط حسن میان دو خاندان سلجوقی و عباسی به خاطر پیوند زناشویی که میان آنها برقرار شد، در بسیاری از روابط دیده می‌شود. (ص ۳۰)
به این ترتیب وزیری کد - به گفته براون - در شرق همانند ندارد با کاری که بتوی سنگدلی و خونخواری از آن به مشام می‌رسد رقیب خود را از میدان به در کرد، اما به نفرین سلف خویش گرفتار شد و زندگی او به همان شیوه‌ای پایان گرفت که زندگی سلفش.	وَهَكَذَا ظَهَرَ هَذَا الْوَزِيرُ الَّذِي لَا يَضَارُ عَدُوَّهُ وَزَيْرُ شَرْقِيُّ أَخْرَى، كَمَا يَقُولُ بِرَأْوَنْ، بِهَذَا الْعَمَلِ الَّذِي يَنْمِي عَنِ الْقَسْوَةِ وَسَفْكِ الدَّمَاءِ، وَحَلَّتْ بِهِ لَعْنَةُ سَلْفِهِ، وَخَتَمَتْ حَيَاةُ سَلْفِهِ الطَّرِيقَهُ التَّى خَتَمَتْ بِهَا حَيَاةُ سَلْفِهِ (ص ۲۱)	به این ترتیب وزیری که در شرق همانندی ندارد روی کار آمد و یا به گفته براون سنگدلی و خونزیزی، در اثر نفرین سلفش (عمبدالملک) و با همان روشنی که به زندگی کندری پایان داده شد به زندگی او نیز پایان دادند. (ص ۳۲)

#### حاشیه:

۶) تاریخ مفصل ایران، انتشارات کتابخانه خیام، ص ۳۰۸

۷) کلیات چهار مقاله، به تصحیح محمدبن عبدالوهاب قزوینی، لیدن،

ترجمه نگارنده	متن عربی	ترجمه مترجم کتاب
سری اوقاف گیب حال آنکه به [مهارت] خود در تیراندازی می‌نازید.	سلسلة جب التذكارية (ص ۲۲، پانوشت ۴) و كان مدلًا برميده (ص ۲۴)	یادنامه کیب (ص ۳۳، پانوشت ۵) در حالی که تیراندازی ماهر بود (ص ۳۵)
غلامی ارمنی با میله‌ای آهینه بر سر یوسف کوفت و او را کشت. تا جایی که مردم به فرمانش گردن نهادند و وفادارانه از او فرمان بردن.	و ضرب خادم ارمنی یوسف بمرزبة على رأسه فقتله. (ص ۲۴)	غلامی ارمنی تازیانه‌ای به سر یوسف زد، سپس او را کشتند (ص ۳۵)
وقتی الب ارسلان در سال ۴۶۵ ه کشته شد پرسش ملکشاه به جای وی نشست... و در شهرهای... خطبه به نامش خوانند.	حتى اذعن له الناس بالطاعة و دانوله بالولاء (ص ۲۵)	این بود که مردم به فرمانش گردن نهادند و با دوستی به او نزدیک شدند (ص ۳۶)
در این هنگام همسرش ترکان خاتون پسری به دنیا آورد که [ملکشاه] او را محمود نام نهاد. تقدیر چنین می‌خواست که محمود در آشوبهایی که به دنبال مرگ پدرش کشور را فراگرفت نقشی کوتاه‌مدت ایفا کند.	ولما قتل الْبُ أَرْسَلَانَ سَنَةَ ۴۶۵ هـ، خَلَفَهُ ابنُه ملَكَشَاهَ... وَ دَعَى لَهُ عَلَى مَنَابِرِ الْبَلَادِ... (ص ۲۵)	وقتی آلب ارسلان در سال ۴۶۵ ه کشته شد، پسرش ملکشاه به جای وی نشست... و در همه این نقاط برایش دعای خیر می‌کردند. (ص ۳۷)
ابوعلی بن شاذان به هنگام مرگ نظام‌الملک را به الب ارسلان توصیه کرد و او را ستود، در نتیجه الب ارسلان کارهای خود را به نظام‌الملک سپرد.	ولدت زوجته ترکان خاتون ابنا اسماء محموداً قدر له أن يلعب دوراً قصیراً في الاضطرابات التي سادت البلاد بعد موته أبيه. (ص ۲۹)	در همین ایام همسرش اهمسر ملکشاه ترکان خاتون پسری زاید که او را محمد نام‌گذاری کرد. تقدیر چنین بود که سلطان برای مدت کوتاهی پس از شورش‌هایی که با مرگ پدرش کشور را فراگرفت، خوش بگذراند. (ص ۴۰)
روایت کردند که نظام‌الملک آزو می‌کرد...	فلما حضرت اباعلی بن شاذان الوفاة وصى به الْبُ أَرْسَلَانَ وَ زَكَاهُ عَنْهُ فَأَسَندَ إِلَيْهِ أَعْمَالَهِ (ص ۳۰)	وقتی ابوعلی بن شاذان در آستانه مرگ قرار گرفت، سفارش نظام‌الملک را به آلب ارسلان کرد، او را تأیید نمود و کارهای خود را هم بدوسیت داد. (ص ۴۲)
که تکه زمینی داشته باشد تا قوت روزانه خود را از محصول آن فراهم کند.	وَمَا يُؤثِرُ نَظَامُ الْمُلْكِ أَنَّهُ تَمَنَّى... (ص ۳۱)	از خاطرهایی که از او به جای مانده است این است که آزو می‌کرد... (ص ۴۲)
اندکی ناسنجیده پاسخ داد.	أَنْ تَكُونَ لَهُ قَطْعَةُ أَرْضٍ يَتَقَوَّتُ مِنْ رِيعِهَا (ص ۳۱)	که خداوند به او گرده نانی می‌داد (ص ۴۲)
اگر قصد دارد دیگری را برجای من بشاند.	إِحْابُ فِي شَيْءٍ مِّنْ عَدَمِ الرُّوْبِيَّةِ (ص ۳۲)	پاسخش را به روش غیرمعمول داد (ص ۴۴)
	فَإِنْ عَزَمَ عَلَى تَغْيِيرِي (ص ۳۲-۳۳)	اگر قصد نکوهش مرا دارد (ص ۴۴)